

نویسنده این کتاب معتقد است مفاهیمی چون قومیت، گروه‌های قومی و ناسیونالیسم قومی روشن نبوده و در مورد تعریف و ویژگی‌های آنها توافق وجود ندارد. به جای آن، در ایران گروه‌های زبانی و مذهبی وجود دارد که معیارهای نژادی و فرهنگی چندانی برای تمایز میان آنها وجود ندارد. وجود گروه‌های قومی با ویژگی‌های مشخص نژادی یا فرهنگی در ایران بیشتر حاصل ذهنیت‌پردازی محققان است تا یک واقعیت تاریخی. (ص ۵۱)

ایشان علایق و وابستگی‌هایی نظیر زبان، مذهب و فرهنگ را مقوله‌های کهن قلمداد کرده که ریشه در عصر ماقبل مدرن دارند، اما سیاسی شدن اختلافات مذهبی و زبانی را خاص قرن بیستم می‌داند. (ص ۲۲) برای تبیین این امر نامبرده سه متغیر دولت مرکزی، نخبگان سیاسی و نیروهای بین‌المللی را عوامل عمده سیاسی شدن قومیت و ظهور گرایش‌های سیاسی محلی‌گرا می‌داند. وی معتقد است فرایند شکل‌گیری دولت مدرن با تمایلات تمرکزگرایانه، در سیاسی شدن اختلافات

## نقد کتاب:

### قومیت و قوم‌گرایی در ایران

#### مقدمه

در سال ۱۳۷۸ کتابی تحت عنوان "قومیت و قوم‌گرایی در ایران، از افسانه تا واقعیت" تألیف دکتر حمید احمدی در ۴۴۸ صفحه و با تیراژ ۲۲۰۰ نسخه توسط نشر نی به بازار عرضه شد.

نظریه‌ای منحصر به فرد را فقط برای ایران مطرح می‌کند. ایشان حتی این نظریه را برای کشورهای همسایه ایران که از نظر تاریخی شرایط تقریباً یکسانی با ایران دارند، قابل طرح نمی‌داند. علی‌رغم اینکه وی برای فصل اول کتاب عنوان "مفهوم‌سازی قومیت در خاورمیانه" را انتخاب کرده، نه در این فصل و نه در سایر فصول کتاب دربارهٔ چگونگی انطباق این نظریه با شرایط سایر کشورهای چند قومی خاورمیانه سخنی به میان نمی‌آورد.

نویسنده کتاب دربارهٔ جنبش‌های ملی در سایر مناطق جهان و به ویژه تغییرات دههٔ اخیر در عرصهٔ سیاست و روابط بین‌المللی هیچ‌گونه اظهار نظری نمی‌کند و مشخص نمی‌سازد تغییرات جهانی تابع کدام چارچوب نظری است و چرا چارچوب تئوریک مورد نظری وی قادر به تبیین حوادث و حرکتهای قومی جهان نیست؟ علی‌رغم تلاش فراوان نویسنده به منظور علمی نشان دادن کتاب خویش و درج اسامی برخی صاحب‌نظران غربی و ارائه زیرنویس‌ها و حتی کتب نویسندگان ایرانی به زبان انگلیسی، با این همه، به دلیل عدم جامعیت چارچوب نظری و غیرقابل تعمیم

مذهبی - زبانی در ایران بسیار مؤثر بوده است. با این همه، این تحول یک امر خود به خودی نبوده است. روشنفکران و نخبگان سیاسی در طول مبارزات خود علیه دولت مدرن تمرکزگرا و اقتدارطلب بر سر کسب قدرت، در تلاش برای شکل دادن به هویت قومی و سیاسی کردن مسائل زبانی - مذهبی نقش اساسی ایفا کرده‌اند. (ص ۲۲)

از آنجایی که مؤلف کتاب با نگاهی خاص و جدا از سایر نقاط جهان چارچوب نظری ویژه‌ای را برای ایران تدوین کرده است و با عنایت به این امر که نامبرده هم از منظر روش‌شناختی و هم از منظر نوع نگرش به موضوع، از مسیر صحیح منحرف شده، لذا بررسی و نقد این کتاب به منظور تشخیص سره از ناسره و طرح صحیح مسائل نظری مبحث مزبور ضروری به نظر می‌رسد.

### نقد روش‌شناختی کتاب

صرف نظر از درستی یا نادرستی چارچوب نظری کتاب - که در جای خود به طور مفصل دربارهٔ آن بحث خواهیم کرد - این ایراد از جنبهٔ روش‌شناختی به نظم فکری مزبور وارد است که مؤلف کتاب برخلاف تمامی قواعد و اصول علمی،

علت درج اشعار و سخنان افراد و شخصیت‌ها توضیحی ارائه نماید، بدون مقدمه و خارج از فهرست کتاب مطالبی را آورده است. اگر از دو بیتی نظامی گنجوی و اشعار محمدحسین شهریار و فردوسی که بیانگر حُب وطن و ایران دوستی است بگذریم، سخنان داریوش فروهر، محمد قاضی و غلبیرک رائنده بلوچ در خور تأمل است.

گنجاندن سخنان فروهر بیانگر عدم دریافت صحیح نویسنده از مقولهٔ ایرانی بودن است. آقای احمدی باید بداند که کُرد بودن یا عرب بودن هیچ‌گونه منافاتی با ایرانی بودن ندارد و ایرانی بودن به مفهوم فارس بودن نیست.

درج اظهارات محمد قاضی مبنی بر الحاق کردستان عراق و کردستان ترکیه به خاک ایران به دلیل هم‌نژادی با کُردها و شباهت و خویشاوندی زبان کُردی با زبان فارسی و یا درج اظهارات غلبیرک مبنی بر امتداد مرزهای سیاسی ایران تا میان خاک پاکستان، قبل از هر چیز بیانگر عدم قبول تمامیت ارضی همسایگان ما توسط ایشان است.

اگر یک فرد اهل ترکیه با همین استدلال آقای قاضی (دلایل نژادی و زبانی) خواستار

بودن آن برای سایر مناطق جهان و محدود کردن آن به یک کشور خاص، نظریهٔ مزبور از منظر علمی قابل بحث و تأمل می‌باشد.

از نقطه نظر روش‌شناختی و به‌ویژه در حوزهٔ علوم اجتماعی، تعریف مفاهیم و پدیده‌ها و هم‌چنین ارائه نظریه‌ها باید برای کل جهان قابل انطباق باشد. ارائه نظریه‌ای فقط برای یک کشور و یا یک منطقه و عدم تطبیق و یا کاربرد آن در سایر مناطق بیانگر اشکال اساسی این نظریه خواهد بود. در شرایطی که پدیدهٔ قوم و قومیت در اقصی نقاط عالم وجود داشته و دارای علل و منشأ یکسانی است، نمی‌توان همهٔ جهان را به یک شکل تفسیر کرد - یا مانند کتاب فوق دربارهٔ آن تفسیر و نظریه‌ای ارائه نداد - و یا یک کشور را از سایر جهان مستثنا و دیدگاه و نظریه‌ای جداگانه برای آن ارائه کرد.

### نگاهی به شعرها و سخنان اول کتاب

قبل از نقد و بررسی نظریه‌ها و تعریف‌های ارائه شده در کتاب "قومیت و قوم‌گرایی در ایران"، لازم است به مطالب صفحات ۵، ۶ و ۷ کتاب نگاه اجمالی بیندازیم. نویسندهٔ محترم بدون آنکه برای این صفحه‌ها عنوانی انتخاب کند و دربارهٔ

است. حال آنکه واژه قومی در زبان فارسی و یا در زبان عربی معنی و مفهوم خاص خود را دارد و ایرادهای وارده به واژه Ethnic در مورد واژه قومی موضوعیت ندارد. چنین برخورد و برداشتی از مفاهیم برخلاف واقعیت بوده و خالی از روحیه علمی است.

برای ایضاح بیشتر، به این عبارات از صفحه ۳۰ کتاب توجه کنید:

«فرهنگ‌نگاران واژه قومیت را کفر یا موهومات کفرآمیز تعریف کرده‌اند؛ درحالی‌که این تعریف در عصر حاضر هیچ‌گونه کاربردی ندارد.» یا «واژه قومی در فرهنگ بین‌المللی زبان انگلیسی «وبستر» دو معنی دارد:

۱- غیرمسیحیان و غیرکلیمیان، ...

۲- منسوب به ویژگی‌های جسمی و ذهنی نژادها یا مربوط به تمیز دادن گروه‌های نژادی بشری براساس رسوم و ویژگی‌های مشترک.»

چنان‌که ملاحظه می‌شود، همه این تعریف‌ها درخصوص واژه Ethnic

الحاق آذربایجان ایران به ترکیه شود، آقای احمدی با این اظهار نظرها چگونه برخورد خواهد کرد؟ یا اینکه اگر یک نفر از جمهوری آذربایجان چنین نغمه‌هایی را ساز کند، ایشان چه عکس‌العملی از خود نشان خواهد داد؟ وقتی ما این حق را برای خود قائل می‌شویم که خواستار الحاق قسمت‌هایی از کشور دیگر به کشور خود باشیم، دیگران نیز این حق را برای خود قائل خواهند بود که خواهان الحاق قسمت‌هایی از کشور ما به کشور خود باشند.

نویسنده محترم کتاب باید بداند جنایتکاران و متجاوزان بعثی حاکم بر عراق با استدلالی همانند استدلال آقای قاضی در پی الحاق خوزستان به خاک خود بودند. در یک کتاب پژوهشی که نگارنده آن مدعی ارائه تئوری جدید و علمی است، بیان مطالبی احساسی و خارج از عرف بین‌المللی توجیه‌پذیر نیست.

### تحریف معنی واژه قوم

در فصل اول کتاب، برای واژه Ethnic معادل «قومی» برگزیده شده است، آنگاه تمامی ایرادها و انتقادهای وارده به واژه Ethnic را به واژه قومی منتسب کرده

یک اقلیت مذهبی هستند. هم‌چنین مسیحیان سوریه و یا یهودیان کشور مغرب و یا مسیحیان لبنان که زبان آنها زبان عربی است، اقلیت ملی نیستند.

بنابراین تعریف، مسلمانان سنی در ایران اگر زبان آنها فارسی باشد به هیچ وجه اقلیت ملی نیستند، اما در صورتی که این افراد دارای زبان واحد و مشترکی غیر از زبان فارسی باشند، اقلیت ملی محسوب می‌شوند. حسین بشیریه در کتاب جامعه‌شناسی سیاسی در ارتباط با اهمیت زبان چنین می‌نویسد:

«زبان بارزترین وجه تمایز فرهنگی و قومی میان اقوام مختلف است، تداوم زبان نشانه تداوم استقلال قومی و فرهنگی است. لهستانی‌ها که مدت ۱۵۰ سال تحت سلطه روس‌ها و اتسری‌ها و آلمان‌ها بودند، زبان خود را حفظ کردند. ایرانی‌ها برخلاف بسیاری دیگر از اقوام خاورمیانه، در دوران سلطه عرب، زبان پارسی و همراه با آن بسیاری از میراث‌های ملی خود را نگه داشتند.» (ص ۲۷۲)

مصادق دارد، نه در مورد کلمه قوم یا قومیت. حتماً مؤلف کتاب خود نیز این اختلاف فاحش معنی را می‌دانسته، اما معلوم نیست چرا این‌گونه معنی و مفهوم قومیت را دگرگون نشان داده است.

### درباره مفهوم اقلیت ملی

اقلیت ملی به مردمی اطلاق می‌شود که دارای زبان، مذهب، آداب و رسوم، پیشینه تاریخی مشترک و نژاد واحد بوده و در محدوده جغرافیایی معین و در کشوری به سر می‌برند که دولت آن در اختیار قوم دیگری است. مهم‌ترین ممیزه اقلیت ملی، زبان آنهاست که آنان را از قوم مسلط و سایر اقوام متمایز می‌سازد. از آنجایی که آداب و رسوم و پیشینه تاریخی مشترک در ارتباط تنگاتنگ با زبان است، لذا نمی‌توان این عناصر را از زبان جدا کرد و یا قائل به تقدم آنها بر زبان بود. اما مذهب که خود یکی از مشخصه‌های یک اقلیت ملی است، به‌تنهایی و بدون عامل زبان نمی‌تواند عامل تعیین هویت اقلیت ملی باشد. به همین دلیل، پیروان دین یهود یا زرتشتیان یا بهائیان که زبان آنها فارسی است و در ایران زندگی می‌کنند یک اقلیت ملی نبوده، بلکه

**عدم تشابه قبیله و گروه قومی**

انتقاد دیگر به کتاب قومیت و قوم‌گرایی در ایران، به‌ویژه به مطالب فصول اول و دوم، خلط مبحث گروه قومی با قبیله است. متأسفانه این اشتباه یعنی مترادف دانستن گروه قومی با قبیله در آثار و نوشته‌های برخی از پژوهشگران و صاحب‌نظران دیگر نیز دیده می‌شود.

علت اصلی این طرز تلقی را باید در بررسی‌های جامعه‌شناختی غربی‌ها و به‌ویژه آمریکایی‌ها و طبقه‌بندی موضوعات توسط آنها جست‌وجو کرد. در آمریکا به دلیل تفاوت و مغایرت زبان، آداب و رسوم این مردم با زبان و فرهنگ حاکم بر آن جامعه، این دو مفهوم را تحت یک عنوان ذکر می‌کنند. متأسفانه پژوهشگران ما نیز به تبعیت از اندیشمندان غربی، به هنگام مطالعه جوامع شرقی همان طبقه‌بندی را به کار می‌گیرند. حال آنکه گروه‌های قومی، آن دسته از مردم مهاجر از سایر نقاط جهان به آمریکا هستند که زبان، آداب و رسوم و مذهب خود را حفظ کرده‌اند و از سایر مردم آمریکا متمایز هستند. به همین دلیل، دایرة‌المعارف هاروارد فهرست بیش از یکصد گروه قومی از آکادیمان تا

زرتشتی‌ها را در آمریکا ثبت کرده است. (ص ۳۶) علاوه بر این، مردم بومی آمریکا، استرالیا و کانادا وضعیتی شبیه گروه‌های قومی دارند؛ با این تفاوت که دسته‌آخر به صورت قبیله‌ای و خارج از مناطق شهری زندگی می‌کنند. کاربرد دو مفهوم قبیله و گروه قومی به صورت مترادف و تحت یک عنوان در مطالعات جوامع شرقی بیانگر این امر است که پژوهشگران بدون انجام بررسی‌های میدانی و توجه به ساختار جامعه مورد مطالعه، عناوین به کار گرفته شده در مطالعات جوامع غربی را درباره جامعه خویش به کار می‌بردند.

مؤلف محترم در فصل اول کتاب تحت عنوان "قبیله یا گروه قومی" دیدگاه‌های برخی از افراد غربی درباره قبیله و گروه قومی را مطرح می‌سازد. هدف ایشان از طرح این دو مقوله کاملاً مجزا و جدا از هم این است که به خواننده القا کند که گروه قومی با قبیله یکی است و از آنجایی که قبیله یک نهاد اجتماعی بسیار کهن و غیرامروزی است و به حکم ضرورت‌های تاریخی در حال زوال است، پس گروه قومی نیز پدیده‌ای قدیمی و رو به فناست. نامبرده تمامی این بحث‌ها را به نحوی مطرح

هم توصیف می‌کند؟ دیدگاه اخیر برخلاف نظریه اصلی کتاب درباره نقش ایلات و قبایل است که بخش قابل توجهی از کتاب به آن اختصاص یافته است.

### گروه "مذهبی - زبانی"، اصطلاحی فاقد تعریف

نویسنده معتقد است که در ایران قوم (یا به تعبیر ایشان گروه قومی) وجود ندارد. آنچه در ایران با آن مواجه هستیم گروه "مذهبی - زبانی" است. البته ایشان این اصطلاح را خاص ایران می‌داند و درباره سایر نقاط جهان سکوت اختیار می‌کند، لیکن روشن نمی‌سازد چرا در ادبیات سیاسی اجتماعی جهان مفاهیم اقلیت ملی و گروه قومی کاربرد دارد، ولی در ایران این دو مفهوم به گروه "مذهبی - زبانی" تبدیل می‌شود؟ مضافاً اینکه در هیچ جای کتاب تعریفی از گروه‌های مذهبی - زبانی ارائه نشده است، فقط در صفحه ۵۱ در این رابطه آمده است:

«معیارهای نژادی و فرهنگی

چندانی برای تمایز قائل شدن میان

گروه‌های مذهبی و زبانی وجود

ندارد.»

می‌سازد که نتیجه آن چیزی جز سردرگمی خواننده نیست. در چنین فضای ابهام‌آمیز و آشفته‌ای در صفحه ۴۳ این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند که:

«دانشمندان علوم اجتماعی

قبیله و گروه قومی را توجیه می‌کنند

و به آن مشروعیت و در نتیجه توان

تبدیل شدن به یک ملت می‌دهند.

این امر به‌ویژه در مطالعات قبیله‌ای

و قومی خاورمیانه مصداق پیدا

می‌کند.»

البته ایشان بهتر از ما می‌داند که این اظهارات معتبر نبوده و فاقد ارزش علمی هستند. لذا در صفحه ۴۳ در رد نظریه‌های غربیان درباره قومیت و قبیله‌گرایی یکی از ایرادهای اساسی این نظریه‌ها را چنین ذکر می‌کند:

«برابر دانستن ضمنی یا صریح

قبیله و گروه قومی منجر به ارائه

تحلیل‌های نادرست از نقش و

جایگاه قبایل در خاورمیانه

می‌شود.»

به راستی وقتی ایشان بر این باور است،

پس چرا قبیله و گروه قومی را با هم مطرح

می‌کند و بعد آنها را از نظر ساختاری مشابه

کافی است وی به استان‌های خوزستان و گلستان سفر کند تا هم‌وطنان عرب و ترکمن خود را ببینند که در عین ایرانی بودن با زبان و آداب و رسوم دیگر مناطق کشور آداب و رسوم مردم دیگر مناطق کشور روزگار می‌گذرانند. آنها خود را جزء جدایی‌ناپذیر میهن اسلامی می‌دانند و به ایرانی بودن خود افتخار می‌کنند و در این راه فداکاری‌های زیادی از خود نشان داده‌اند.

به‌هرحال، از آن‌جا که از ویژگی‌های هر پژوهشی، جامعیت آن است. بررسی‌های این کتاب به دلیل عدم توجه به دو قوم عرب خوزستان و مردم ترکمن ناقص بوده و فاقد جامعیت است.

### نقد و بررسی چارچوب نظری کتاب

#### ۱- شکل‌گیری دولت مدرن با تمایلات

##### تمرکزگرایانه

همان‌طور که قبلاً ذکر شد، نویسنده کتاب عمده‌ترین عوامل سیاسی شدن قومیت و ظهور گرایش‌های سیاسی محلی‌گرا را ناشی از سه متغیر: دولت، نخبگان سیاسی و نیروهای بین‌المللی می‌داند. در این قسمت به نقد و بررسی نقطه‌نظرات وی درباره چگونگی

معنی این جمله است که گروه‌های زبانی - مذهبی فاقد تعریف یا حداقل فاقد معیار هستند.

این موضوع زمانی پیچیده‌تر می‌شود که نویسنده دو مفهوم قوم و قومیت را تحت یک عنوان (گروه‌های مذهبی - زبانی) می‌خواند. بی‌دلیل نیست اگر ایشان برای این اصطلاح تعریفی ارائه نمی‌دهد، زیرا می‌داند ارائه هرگونه تعریفی، تناقضات آن را مشخص‌تر می‌نماید.

### نادیده گرفتن برخی از هموطنان

انتقاد دیگری که به کتاب وارد است عدم جامعیت دسته‌بندی‌های نویسنده از گروه‌های قومی در ایران است. نویسنده به جز چند مورد، ذکری از مردم عرب خوزستان و ترکمن‌ها به میان نیاورده است. این امر با توجه به اشارات و نقل‌قول‌های وی به وجود مردم عرب خوزستان در برخی قسمت‌های کتاب، از جمله در فصل‌های سوم و پنجم نمی‌تواند به دلیل بی‌اطلاعی نویسنده از وجود آنها باشد. ایشان توضیح نداده‌اند که چرا در جریان بررسی‌های خود، ترکمن‌ها و عرب‌ها را از قلم انداخته است.



پیش از هر چیز لازم است توجه خوانندگان را به این نکته جلب کنیم که نویسنده بدون توجه به ماهیت وابستگی و دست‌نشانده بودن رضاخان و استبدادی بودن حکومت وی و مخالفت سرسختانه آن با تمامی مظاهر آزادی و آزادی‌خواهی، حکومت او را یک حکومت مدرن و امروزی معرفی می‌کند. درحالی‌که ازجمله ویژگی‌های دولت مدرن، رعایت اصل آزادی و دموکراسی می‌باشد. فقدان آزادی و دموکراسی در یک حکومت بیانگر واپس‌گرایی آن حکومت است. به همین دلیل حکومت دیکتاتورمآبانه رضاخانی را نمی‌توان حکومتی مدرن تلقی کرد.

بخش اول چارچوب نظری کتاب از چند جهت با واقعیت مطابقت ندارد و برخلاف سیر حوادث است. اول اینکه، علی‌رغم سرکوبی ایلات توسط رضاخان، تا پایان سلطنت او حتی در دوره محمدرضا هیچ‌گونه حرکت و جنبشی توسط ایلات و عشایر صورت نگرفت. رؤسای ایلات نه تنها با حکومت مرکزی درگیر نشدند، بلکه با اخذ پاداش و تأمین منافع آنها از سوی دولت عملاً از صحنه سیاست خارج شده و در مواردی به حامیان رژیم شاه تبدیل شدند. برای روشن شدن واقعیت، از

شکل‌گیری دولت مدرن و نقش آن در ظهور حرکت‌های هویت‌خواهی می‌پردازیم. چکیده این بخش از نظریه مزبور چنین است:

«دولت غیرمتمرکز سابق ایران جای خود را به یک دولت متمرکز بوروکراتیک، مدرن و مقتدر داد. این نهاد در حال تکوین، رهبران قدرتمند خودمختار ایلی را که در بخش‌های مختلف ایران حکمرانی می‌کردند و در دوره قاجار و قبل از آن معمولاً از سوی دولت‌های غیرمتمرکز ایران به‌عنوان حاکمان یا والیان محلی منصوب می‌شدند، تحمل نمی‌کرد. به این ترتیب، ظهور دولت مدرن به بروز روابط خصمانه میان نخبگان ایلی (خان‌ها، امیران و سرداران) و دولت مرکزی مدرن منجر شد و رضاشاه با الهام از تحولات مربوط به شکل‌گیری دولت‌های اروپایی، ناسیونالیسم مدرن و تحت تأثیر تشویق گروهی از روشنفکران تحصیل‌کرده ایرانی مصمم شد و فساداری به دولت را جایگزین وفاداری‌های سنتی کند.» (ص ۱۸۶)

نوشته‌های کتاب مدد می‌گیریم. ایشان در صفحه ۲۱۶ چنین می‌نویسد:

«برخی رؤسای خلع سلاح شده ایللی اقتدار دولت را پذیرفتند و با سازش با دولت پهلوی، قدرت خود را حفظ کردند. از آن‌جا که بعضی از این ایلات در خلع سلاح سایر ایلات به رضاشاه کمک کرده بودند، اجازه یافتند طبق نظر دولت تعدادی از سلاح‌های خود را نگاه دارند. رؤسای وفادار ایللی تبدیل به زمین‌داران پُر قدرت شدند و میان افراد ایل خود و دولت مرکزی نقش واسطه را بازی کردند. در عوض، دولت به منظور تحت کنترل درآوردن مناطق ایللی دوردست، امتیازاتی را به این رهبران ایللی وفادار داد.»

در صفحات ۲۱۸ و ۲۲۲ در ارتباط با وفاداری رؤسای ایلات کُرد به حکومت و دریافت امتیازها و موقعیت‌های ویژه و تبدیل آنها به نخبگان سیاسی کشور بحث شده است و نهایتاً در صفحه ۲۲۳ چنین می‌نویسد:

«با آرام شدن منطقه و تسعید، اعدام و بازداشت رؤسای شورشی

ایلات سایر رهبران ایللی به سرعت با دولت مرکز همکاری کردند.»

در صفحه ۲۲۷ دربارهٔ بلوچستان چنین آمده است:

«همانند کردستان، برخی از سردارهای بلوچ، به ویژه سرداران سرحد که از دوست محمدخان و حکمرانی او حمایت کرده بودند، به ارتش رضاشاه پیوستند.»

در صفحه ۲۲۹ می‌نویسد:

«در واقع حاکم‌ها (خوانین) بخش‌های جنوبی بلوچستان و سرداران ناحیه سرحد به کار خود به‌عنوان واسطه ادامه دادند و دولت مرکزی به آنها پاداش‌های مالی و امتیاز داد.»

در صفحه ۲۳۰ دربارهٔ آذربایجان می‌نویسد:

«با این همه، ایلات آذربایجان از نظر سیاسی به دولت وفادار ماندند و حتی پس از کناره‌گیری رضاشاه همین شیوه را دنبال کردند. دولت مرکزی ایلاتی چون شاهسون و ذوالفقاری را در بحران سال ۲۵-۱۳۲۴ علیه حزب

از ایلات متنفذ و قدرت مند آن دوره نامید. به دلیل همین قدرت بود که رضاشاه بیش از همه به سرکوبی، قتل و اعدام سران آنها پرداخت. در صورتی که برخلاف نظریهٔ فوق، در دورهٔ رضاخان و پهلوی دوم در آن منطقه هیچ‌گونه مقاومتی از جانب رؤسای ایلات مشاهده نگردید.

سوم اینکه، برخلاف نظریهٔ نویسنده، علی‌رغم آنکه در آذربایجان ایلات شاهسون و ذوالفقاری به حکومت رضاشاه و فرزندش وفادار ماندند، اما آن منطقه یکی از کانون‌های قومی بوده است. این موضوع بیانگر این امر است که حرکت‌های قومی ارتباطی به رضایت یا عدم رضایت ایلات از حکومت‌های مرکزی ندارد.

چهارم اینکه، به‌جز عشایر و ایلات غیرفارس، ایلات دیگری چون لرها، قشقایی‌ها، بختیاری‌ها، خمسه، بوچاقچی و افشار نیز مورد تعرض و سرکوب رضاخان قرار گرفتند، اما هیچ‌گونه حرکت و جنبش کوچک یا بزرگ ایلی در آن مناطق به وقوع نپیوست.

پنجم اینکه، تنها شورش ایلی در طول حکومت خاندان پهلوی، شورش سال ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۲ ه. ش) عشایر

### کمونیست توده و فرقهٔ دمکرات

#### آذربایجان به کار گرفت.»

علاوه بر سه منطقهٔ مورد بحث، در خوزستان نیز بعد از روی کار آمدن رضاشاه و انتقال شیخ خزعل به تهران، نه‌تنها مخالفت و مقاومتی از جانب قبایل و عشایر صورت نگرفت، بلکه بخش اعظم شیوخ با اعلام وفاداری به رضاشاه و فرزندش و با کسب برخی امتیازات و پاداش‌ها، بیشتر به‌عنوان عمال رژیم شاه عمل می‌کردند.

لذا با عنایت به توضیحات فوق، که نویسندهٔ محترم نیز نمی‌تواند منکر آنها شود، ملاحظه می‌گردد که در این پروسه، سران ایلات و قبایل با رضاشاه دست بیعت دادند و متقابلاً دولت مرکزی با تضمین منافع آنها، سران ایلات را به طرفداران حکومت تبدیل نمود.

دوم اینکه، براساس نظریهٔ مزبور ایلی بختیاری را باید پیش‌تاز مبارزه علیه رژیم رضاخان و منطقهٔ قلمرو این ایلی را کانون مبارزات ضدحکومتی دانست. زیرا ایلی بختیاری و سران آن حتی قبل از روی کار آمدن رضاشاه از قدرت و نفوذ فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند، به نحوی که می‌توان آن را

سایر بخش‌های ایران واسطه میان دولت و گروه‌های ایلی شدند و نه تنها اهداف و دستورات دولت را به مردم خود ابلاغ کردند، بلکه نماینده آنها نزد دولت هم بودند ... بسیاری از رؤسای ایلات ترجیح دادند به منظور حفظ قدرت خود در مناطق ایلی با دولت سازش کنند. از این تمایلات استقبال شد و آن گروه از رؤسای وفادار ایلی که اقتدار دولت را پذیرفتند پاداش گرفتند. این گروه از رؤسا به مالکان قدرتمند تبدیل شدند و با نمایندگان دولت، به‌ویژه با مقامات نظامی مانند فرماندهان ژاندارمری ارتباط مستمر برقرار کردند.»

نوشته‌های فوق خط بطلانی است بر یکی از متغیرهای اصلی کتاب، تغییری که به مثابه سنگ‌بنای نظریه فوق محسوب می‌شود.

#### ۲- نقش نخبگان سیاسی و فکری

دومین متغیر در چارچوب نظری فوق، بر نقش نخبگان سیاسی و فکری در پیدایش هویت‌های قومی تأکید دارد. مؤلف معتقد است که روشنفکران و نخبگان سیاسی در

جنوب (ایلات قشقایی و بویراحمد) بود که توسط حکومت محمدرضا پهلوی به طرز بی‌رحمانه‌ای سرکوب شد. هرچند برخی علت این درگیری را با اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ ه.ش مرتبط می‌دانند، اما وجود این قیام در منطقه غیرقومی و در میان ایلات فارس زبان، برخلاف چارچوب نظری کتاب است.

مجموعه مطالب فوق ما را به این اصل رهنمون می‌سازد که در علوم اجتماعی همانند سایر علوم، پدیده‌ها از قانونمندی یکسانی پیروی می‌کنند. این قانونمندی خاص یک یا چند کشور نیست. به همین دلیل می‌توان نتیجه گرفت حرکت‌های هویت‌خواهانه و تلاش در جهت جلوگیری از نابودی هویت قومی و ملی در سرتاسر جهان ناشی از سلطه یک قوم بر قوم دیگر و مسخ فرهنگی و هویت قومی است و هیچ‌گونه ارتباطی به سیاست سرکوبی ایلات ندارد. در همین جاست که کتاب دچار تناقض‌گویی شده است. نویسنده در فصل پنجم (صفحه ۲۳۴) در این رابطه چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«بسیاری از ایلات [رؤسای] در بلوچستان، کردستان، آذربایجان و

کردستان نیرومندتر بوده، نقش نخبگان ایلی در کردستان کمتر بوده است. اما عوامل غیرایلی و به‌ویژه نخبگان تحصیل‌کرده قشرهای بالای طبقه متوسط نیز نقش مهمی ایفا کرده‌اند. در آذربایجان، عامل ایلی اهمیت چندانی نداشت و رهبری حرکت‌های سیاسی محلی‌گرا در دست نخبگان طبقه متوسط بوده است.»

درخصوص بلوچستان در صفحه ۲۶۵ چنین آمده است:

«همانند تجربه کردستان و همه حرکت‌های قومی، نخبگان تحصیل‌کرده پایه‌های فکری گرایش‌های قومی در جامعه بلوچ را شکل دادند.»

بدین ترتیب، با توجه به عدم ارائه شواهد و مدارک درخصوص نقش رؤسای ایلات و یا نخبگان ایلی در شکل‌گیری حرکت‌های هویت‌خواهی و بی‌اهمیتی نقش عامل ایلی در این زمینه، این بخش از نظریه کتاب نیز فاقد اعتبار علمی است.

اما درخصوص نقش نخبگان

طول مبارزات خود علیه دولت مدرن تمرکزگرا و اقتدارطلب برای کسب قدرت، شکل دادن به هویت قومی و سیاسی کردن مسائل زبانی - مذهبی نقش اساسی ایفا کرده‌اند. (ص ۲۲) براساس نظریه مزبور، سه گروه از نخبگان در این جریان دخیل بوده‌اند: اول رؤسای ایلات، دوم نخبگان تحصیل‌کرده جدید که یا از وابستگان رؤسا بودند یا به طبقه متوسط غیرایلی تعلق داشتند و سوم نخبگان غیرقومی. (ص ۲۳۸)

نویسنده برای اثبات این بخش از نظریه خویش نه تنها شواهد و مدارکی ارائه نمی‌دهد، حتی قادر نیست یک نمونه از نقش و عملکرد رؤسای ایلات در این خصوص را ارائه نماید. بلکه برعکس آنچه به آن استناد کرده است، برخلاف شواهدی است که این بخش از نظریه او را نقض می‌کند. در صفحه ۲۴۵ کتاب، او می‌نویسد:

«قاضی محمد، رهبر حزب

دمکرات در سال ۱۳۲۵ یکی از

نخبگان غیرایلی بود.»

هم‌چنین در بخش نتیجه‌گیری، در صفحه ۳۰۵ کتاب می‌نویسد:

«در مقایسه با تجربه

بلوچستان، با اینکه عامل ایلی در

نمونه‌های فراوانی از نقش فکری و ایدئولوژیک روشنفکران در جنبش‌های سیاسی به چشم می‌خورد. علاوه بر این و برخلاف نظریه کتاب، یکی از شاخص‌های مشروعیت جنبش‌های سیاسی - اجتماعی در هر کشوری، حضور روشنفکران در آن حرکت سیاسی است. خواه این حضور به‌طور مستقیم و خواه غیرمستقیم - از طریق نشر عقاید و آرا صورت گیرد.

با تمام این تفاسیل، نقش روشنفکران در بسط و نشر عقاید آزادی‌خواهی و ضداستبدادی، زمانی مقبولیت خواهند یافت که با الهام از واقعیت‌های موجود و بر بستری از حق‌طلبی استوار باشند. بدون شک هر اندیشه و نظریه‌ای که خارج از چارچوب فوق قرار داشته باشد نه تنها قادر به خلق حرکت‌ها و جنبش‌های آزادی‌بخش مردم نخواهد بود، بلکه زمینه ظهور و ماندگاری آن نیز فراهم نخواهد شد.

### ۳- قوم‌گرایی و سیاست بین‌الملل

متغیر سوم در چارچوب نظری کتاب، نیروهای بین‌المللی است. نویسنده محترم معتقد است:

«نیروهای بین‌المللی نیز با حمایت فکری، سیاسی و مادی

تحصیل‌کرده در شکل‌گیری جنبش‌های ملی و حرکت‌های هویت‌خواهی در ایران، باید گفت که این موضوع خاص ایران نیست. در سراسر جهان روشنفکران نقش مؤثر و مسحوری در همه حرکت‌های سیاسی و فکری ایفا کرده‌اند. به گفته بشیریه:

«نشر ایدئولوژی‌های سیاسی معاصر در همه جا کار روشنفکران بوده است. تبلیغ انقلاب، اصلاح، ناسیونالیسم، سوسیالیسم، کمونیسم و انترناسیونالیسم بدون وجود روشنفکران تصورناپذیر است.» (ص ۲۵۵)

برخلاف دیدگاه کتاب، تلاش روشنفکران در جهت بسط عقاید و افکار آزادی‌خواهی و رهایی از استبداد و بهروزی جامعه، "تلاش کسب قدرت و موقعیت سیاسی" نیست. اگر روشنفکران به دنبال قدرت و موقعیت سیاسی بودند، همکاری با رژیم پهلوی بهترین و بی‌خطرترین راه کسب قدرت و موقعیت بود. ماهیت روشنفکری، روشنگری و آگاهی‌بخشی است. برای نمونه پایه‌ریزی و تکوین جنبش فکری که منجر به انقلاب کبیر فرانسه گردید، حاصل تلاش روشنفکران فرانسوی بوده است. در سراسر جهان

انجام می‌شد که رژیم شاه خود عامل آمریکا و نوکر حلقه به گوش آنها بود. امروزه نیز در سطح جهان حکومت‌های مستبد و فاسد از این حربۀ کهنه استفاده می‌کنند.

پرسشی که نویسندهٔ محترم باید به آن پاسخ دهد این است که چرا تا به حال عوامل خارجی نتوانسته‌اند در کشور سوئیس و یا سوئد - با توجه به تنوع قومی - عمل کنند و به خلق هویت‌های قومی در آن سرزمین پردازند؟

نویسندهٔ محترم علاوه بر سیاست قدرت‌های بزرگ و در طرح و تبلیغ اندیشهٔ هویت‌خواهی، "محیط‌گفتمان سیاسی بین‌المللی" را عامل مؤثری در طرح مطالبات اقوام تحت سلطه می‌داند. از آن‌جایی که وی محیط بین‌الملل را عامل اصلی شکل‌گیری خواسته‌های ملی نمی‌داند و نقش آن را در حد یک عنصر تأثیرگذار تقلیل می‌دهد، در این خصوص اظهارنظر خاصی ارائه نمی‌شود. زیرا این موضوع در مورد همهٔ جریان‌های فکری و سیاسی مصداق دارد و خاص حرکت‌های هویت‌خواه نیست. از ویژگی‌های این عنصر، تأثیرپذیری ملل مختلف از یکدیگر و به تبع آن رشد آگاهی‌های سیاسی مردم جهان

زمینهٔ گرایش‌های قومی را در میان گروه‌های مختلف اقلیت در ایران فراهم و آن را تقویت کردند.» (ص ۲۲)

وی جنبه‌های بین‌المللی گرایش‌های قومی را از سه بُعد مورد مطالعه قرار داده است. اول، نقش سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ دولت‌های منطقه‌ای در طرح، تبلیغ و حمایت از گرایش‌های سیاسی محلی‌گراست، دوم، محیط‌گفتمان سیاسی بین‌المللی و نفوذ اندیشهٔ ناسیونالیسم غیرمذهبی اروپایی در خاورمیانه و سوم، نقش روشنفکران بین‌المللی و شرق‌شناسان در خلق هویت‌های قومی و پیدایش گرایش‌های قومی در میان گروه‌های اقلیت است. (صص ۳۰۶ و ۳۰۷)

مرتبط دانستن حرکت‌ها و جنبش‌های سیاسی یک کشور به عوامل خارجی و نیروهای بیگانه حربۀ تبلیغاتی - سیاسی حکومت‌های جهان سوم به منظور تخطئه این حرکت‌ها و از بین بردن پایگاه مردمی آنهاست. رژیم شاه، مبارزان و انقلابیون را مزدوران اجنبی، وابسته به بیگانه، عامل خارجی و غیره معرفی می‌کرد و منکر وجود دیکتاتوری، فقر، فساد و عقب‌ماندگی در جامعه بود. تمام این تبلیغات در شرایطی

توجه به خواسته‌های قوم مسلط، حقایق تاریخی را، چه مربوط به قوم مسلط و چه قوم غیرمسلط، روشن می‌سازند. به همین دلیل نقش پژوهش‌های شرق‌شناسی در شناخت و معرفی تاریخ و تمدن کهن ایران بر هیچ‌کس پوشیده نیست.

نویسنده کتاب بدون آنکه قادر باشد به مطالعات شرق‌شناسان و نتایج آنها ایراد بگیرد و غیرعلمی بودن آنها را ثابت کند، فقط به صورت تلویحی به شرق‌شناسان خرده می‌گیرد که چرا از طریق مطالعات شرق‌شناسی به اثبات هویت واقعی و حقیقی اقوام می‌پردازند.

مؤلف محترم مجبور است نظریه ریشه مادی کردها، یعنی نظریه مینورسکی را تأیید کند؛ هرچند این نظریه علمی برخلاف تئوری‌های اوست. لذا در صفحه ۳۶۰ کتاب چنین می‌نویسد:

«امروزه روشنفکران کُرد، سایر

ایرانیان و بسیاری از دانشمندان

غربی نظریه ریشه مادی کردها را

پذیرفته‌اند.»

به همین دلیل به نظر می‌رسد ایشان علمی و بسی طرفانه بودن پژوهش‌های شرق‌شناسی را قبول دارد و فقط بر

است. «محیط‌گفتمان بین‌المللی» بدون زمینه مادی، به تنهایی نمی‌تواند موجب ظهور و پیدایش جنبش‌های مردمی شود. آخرین متغیر در چارچوب نظری کتاب، نقش مطالعات شرق‌شناسان در «گسترش هویت قومی و ظهور حرکت‌های قومی خاورمیانه» است. وی معتقد است:

«شرق‌شناسان با مطالعات

خویش باعث کشف ریشه‌های

تاریخی مشخص و متمایز و

میراث‌های فرهنگی و سیاسی

مردمی بودند که شاید خود از آنها

اطلاع چندانی نداشتند.» (ص ۳۵۶)

برخلاف نظر نویسنده، در بسیاری از کشورهای چند قومی و به‌ویژه در کشورهایی که فاقد مبانی جامعه مدنی هستند، اقوام مسلط به منظور نابودی هویت اقوام دیگر، تحقق سیاست همانندسازی و تحریف تاریخ و میراث فرهنگی اقوام تحت سلطه برمی‌آیند و حتی در بعضی موارد، منکر وجود اقوام دیگر شده و بدین وسیله آنها را تحقیر می‌کنند. در چنین شرایطی، شرق‌شناسان به تحقیق و پژوهش پرداخته و بسی آنکه در این پژوهش‌ها منافی داشته باشند و بدون



روشنفکران و نخبگان سیاسی و نقش نیروهای بین‌المللی، در فرایند شکل‌گیری جنبش‌های هویت‌خواه قومی حاصل ذهنیت‌پردازی بوده و بر واقعیت استوار نیست. قانونمندی حاکم بر این مقوله همان قانونمندی حاکم بر سایر نقاط جهان است. ۶- با نگاهی به تجربیات قرن اخیر و به‌ویژه تجارب کشورهای پیشرفته، و مؤثرترین وسیله جهت حفظ همبستگی و وفاق ملی، پذیرش تنوع قومی، مبارزه با مسخ فرهنگی و هویتی اقوام، رفع تبعیض، فوادم‌سازی شرایط مشارکت سیاسی آحاد ملت و اجرای سیاست همگرایی است. بنابراین همگرایی به معنی همزیستی مبتنی بر صیانت و حفظ حقوق اقلیت است، نه استحاله فرهنگی در فرهنگ اکثریت. درست برعکس همانندسازی قومی که به حل و جذب ویژگی‌ها و عادات و رسوم فرهنگی گروه‌های اقلیت در فرهنگ اکثریت دلالت دارد.

عبدالنبی قیّم

پژوهش‌های آنها که منجر به کشف حقایق و واقعیت‌ها می‌شود ایراد می‌گیرد.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

۱- چارچوب نظری کتاب به دلیل تفکیک ایران از سایر مناطق جهان و تمرکز بر روی ایران، از نظر روش‌شناختی فاقد اعتبار علمی است.

۲- ممیزه‌های اصلی تعیین و شناخت اقلیت‌ها در ایران همانند سایر کشورهای جهان بر زبان، مذهب، آداب و رسوم و پیشینه تاریخی مشترک استوار است.

۳- مترادف و یا مشابه دانستن قبیله و گروه قومی در کشورهای مشرق‌زمین بیانگر عدم شناخت صحیح این جوامع و فقدان مطالعات میدانی در این زمینه است. ضمن اینکه اصطلاح گروه قومی برای اقلیت‌ها اصطلاح درستی نیست.

۴- مؤلف محترم بدون ذکر دلیل مردم عرب خوزستان و مردم ترکمن را از قلم انداخته است.

۵- با عنایت به شواهد و انتقادات ارائه شده، سه متغیر اصلی چارچوب نظری کتاب، یعنی فرایند شکل‌گیری دولت مدرن تمرکزگرا و مبارزه سران ایلات با آن، نقش



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی